

چرا مردم به جرم‌هایی که مرتکب نشده‌اند اعتراف می‌کنند

داگلاس استار

هووی برتون در شانزده سالگی به قتل مادرش اعتراف کرد. وقتی پلیس شهر نیویورک بازجویی از او را آغاز کرد، هنوز از کشف جسد مادرش در شوک بود. بعد از ساعت‌ها تهدید و ترغیب، به مأموران پلیس همان چیزی را که می‌خواستند بشنوند گفت، اما کمی بعد از اعتراف خود پشیمان شد. او می‌دانست که بی‌گناه است و امیدوار بود نظام قضایی او را تبرئه کند.

برتون در سال ۱۹۹۱ به قتل درجه‌ی دو محکوم شد و حکم زندان به مدت پانزده سال تا ابد برای او صادر شد. برتون بعد از بیست سال حبس به طور مشروط آزاد شد اما هرگز نتوانست ننگ این محکومیت را از خود بشوید. وکلای چند سازمان بیش از یک دهه برای تبرئه‌ی او تلاش کردند. آنها واقعیت‌هایی در تناقض با اعتراف او ارائه دادند و شواهدی دال بر سوءرفتار در بازجویی آوردند. اما از نظر دفتر دادستانی منطقه‌ی برانکس اعتراف برتون از همه‌ی شواهد دیگر معتبرتر بود؛ هر چه باشد، هیچ‌کس به جرمی که (Saul Kassin) مرتکب نشده اعتراف نمی‌کند. در نهایت، تابستان سال پیش وکلای برتون، سول کاسین را به جریان پرونده وارد کردند، روان‌شناسی از کالج عدالت کیفری در دانشگاه جان چی در نیویورک که یکی از متخصصان پیشرو جهان در پژوهش درباره‌ی بازجویی است.

کاسین می‌گوید: «من خودم را برای یک برنامه‌ی پانزده دقیقه‌ای آماده کرده بودم اما وکلا شروع به پرسیدن سؤالات بسیار خوبی کردند. پیش از آنکه بفهمم، تقریباً دو ساعت و نیم بحث کرده بودیم.»

کاسین توضیح داد که اعتراف نادرست نادر نیست: بیش از یک چهارم از ۳۶۵ نفری که در دهه‌های اخیر با کوشش «پروژه‌ی غیرانتفاعی بی‌گناهی» تبرئه شده‌اند، به اتهامات خود اعتراف کرده بودند. کاسین بر پایه‌ی بیش از سی سال پژوهش، به تیم حقوقی گفت که چگونه شیوه‌های معمول بازجویی در ترکیب با فشار روانی و باز کردن راه فرار از آن، به آسانی می‌تواند شخصی بی‌گناه را به اعتراف وادار کند. او توضیح داد که افراد جوان در مقابل فشار اعتراف‌گیری به طور خاص آسیب‌پذیر هستند، به‌ویژه وقتی مثل برتون مضطرب و خسته شده و ضربه‌ی روانی خورده باشند.

هووی برتون به دروغ به کشتن مادرش اعتراف کرد. تقریباً سی سال طول کشید تا او تبرئه شود.

مطالب کاسین ذهن دادستان‌ها را درباره‌ی یافته‌های علمی نوپا درباره‌ی بازجویی روشن کرد. شش ماه بعد در ۲۴ ژانویه قاضی استیو بارد از دادگاه عالی برانکس محکومیت ۳۰ ساله‌ی برتون را لغو و در تصمیم خود به یافته‌های مذکور استناد کرد. استیون دریزین، معاون مرکز محکومیت‌های اشتباه در دانشگاه نورث

وسترن در شیکاگو، که تیم پیگیری تبرئه‌ی برتون را هدایت می‌کرد چنین می‌گوید: «حضور دکتر کاسین و «درسی که درباره‌ی علم اعترافات نادرست ارائه کرد، نقطه‌ی عطف این ماجرا بود هر چند از زمانی که استفاده از شواهد ژنتیکی به بخشی از رویه‌ی دادگاه‌های آمریکا تبدیل شد، ده‌ها نفر از اعترافات نادرست خود تبرئه شده‌اند، در پرونده‌ی برتون برای نخستین بار کسی بر اساس تحلیل علمی بازجویی تبرئه می‌شد. از این نظر این پرونده علامت سرآغاز دورانی از پژوهش است که عمیقاً بر کارکرد نظام قضائی اثرگذار است. امروزه اعترافات متهمین بیش از هر زمانی در گذشته زیر سؤال است. نه فقط وکلای مدافع اعترافات متهمان را زیر سؤال می‌برند بلکه حتی قانون‌گذاران و برخی از اداره‌های پلیس بر مبنای تحقیقات انجام شده در حال بازنگری رویکرد خود به بازجویی هستند کاسین یکی از دانشمندانی است که فهم سنتی درباره‌ی اعترافات (و درک ما از واقعیت) را زیر و زبر کرده‌اند. آزمایش‌های او که با هوشمندی طراحی شده‌اند، به بررسی روان‌شناختی فرایندی می‌پردازند که به اعترافات نادرست منجر می‌شود. او در آثار اخیر خود نشان داده که چگونه اعتراف درست یا نادرست می‌تواند تأثیر شدیدی بر شاهدان و حتی متخصصان بررسی صحنه‌ی جرم و پزشکی قانونی داشته باشد و تمام فرایند دادرسی را تحت‌الشعاع قرار دهد

«تأثیرات مغلوب‌کننده»

اعتراف همواره «معیار طلایی» برای تشخیص بزه‌کاری بوده گرچه در برخی موارد گمراه‌کننده بودن آن به اثبات رسیده است. برای مثال، مردی در سال ۱۸۱۹ به قتل اعتراف کرد اما وقتی مقتول مورد ادعا در ایالت نیوجرسی زنده پیدا شد، اعتراف‌کننده تنها کمی پیش از آنکه به دار آویخته شود، نجات یافت. هوگو مونستربرگ، روان‌شناس مشهور دانشگاه هاروارد، برای نخستین بار هشدار علمی در این باره ارائه داد. او در سال ۱۹۰۸ درباره‌ی «اعترافات نادرست... تحت تأثیرات مغلوب‌کننده» هشدار داد. اما بر ملا شدن چند پرونده در دهه‌ی ۱۹۸۰ که حاوی اعترافات حیرت‌آور نادرست بودند و نیز استفاده از شواهد ژنتیکی در نظام قضائی بود که مشخص کرد چنین اشتباهاتی در احکام قضائی به طور مکرر رخ می‌دهد و اعترافات نادرست در این موارد نقش مهمی دارد.

وقتی که کاسین در دانشگاه کانزاس در لارنس در مقطع پسادکتر مشغول پژوهش بود، به تحقیق درباره‌ی روش تصمیم‌گیری هیئت‌های منصفه پرداخت و با حیرت فهمید که اعتراف بر تصمیم‌گیری‌های آنها بسیار تأثیرگذار است و عملاً می‌تواند محکومیت متهم را تضمین کند.

بعد از اینکه او با شگردهای بازجویی رید آشنا شد و فهمید که این روش تقریباً به طور سراسری به پلیس آموزش داده می‌شود، در مورد واقعی بودن اعترافات به تردید افتاد. جان رید و فرد اینبائو اولین بار در سال 1962 جزوه‌ی آموزشی این روش را (که اکنون پنجمین ویراست‌اش به کار می‌رود) چاپ کردند. رید

کار آگاه سابق شیکاگو و متخصص دستگاه دروغ‌سنجی و اینبائو استاد حقوق دانشگاه نورث‌وسترن بود. کاسین می‌گوید: «من وحشت کرده بودم. روش آنها شبیه پژوهش‌های اطاعت محض میلگرام یا حتی بدتر از آن بود».

استنلی میلگرام، روان‌شناس دانشگاه ییل و یکی از شخصیت‌های محبوب کاسین، در دهه‌ی ۱۹۶۰ پژوهش‌هایی را انجام داده بود که در آنها افراد مورد آزمایش تشویق می‌شدند به اشخاصی که درس خود را با سرعت کافی نیاموخته بودند، شوک الکتریکی وارد کنند. داوطلبان که نمی‌دانستند شوک‌ها واقعی نیست، حاضر بودند به دستور متصدی آزمایش با شدت عمل نگران‌کننده‌ای به دیگران آسیب برسانند.

بازجویی به روش رید در نگاه اول متفاوت به نظر می‌رسد. این روش در ابتدا با نوعی ارزیابی رفتاری آغاز می‌شود که ضمن آن مأمور پرسش‌هایی می‌پرسد (برخی نامرتب و برخی تحریک‌کننده) و نشانه‌های دروغ‌گویی مانند برگرداندن نگاه، پایین انداختن سر و دست‌به‌سینه شدن را تحت نظر می‌گیرد. اگر به نظر برسد که متهم دروغ می‌گوید، بازجو به مرحله‌ی دوم می‌رود و بازجویی رسمی را آغاز می‌کند. در این زمان او بازجویی را تشدید می‌کند، به طور مکرر به متهم اتهام می‌زند، اصرار می‌کند که جزئیات را بیان کند و انکار او را نادیده می‌گیرد. در همین حال، بازجو همدلی و همدردی از خود نشان می‌دهد، جنبه‌های اخلاقی (نه قانونی) جرم را کوچک جلوه می‌دهد و راه را برای اعتراف هموار می‌کند. (برای مثال: «اگر».

او چنین لباس‌های تحریک‌آمیزی نپوشیده بود، هرگز چنین اتفاقی نمی‌افتاد این مرحله که در آن شخصی که متصدی بازجویی است به متهم فشار روانی وارد می‌کند، کاسین را به یاد آزمایش‌های بدنام میلگرام می‌انداخت. میلگرام افراد را مجبور به «آسیب‌زدن» به دیگران می‌کرد اما روش رید افراد را مجبور می‌کند که با پذیرش گناهکاری، به خودشان آسیب بزنند. کاسین حدس می‌زد که فشار وارده ممکن است گاهی به اعترافات نادرست منجر شود.

برای فهم اینکه آیا چنین است یا نه، کاسین تصمیم گرفت در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ روش رید را در یک آزمایشگاه با داوطلبانی از میان دانشجویان بازسازی کند. در آزمایشی که کاسین آن را الگوی از کار افتادن رایانه می‌خواند، از دانشجویان خواست که به سرعت کلماتی را در رایانه وارد کنند. او به آنها هشدار داد را بزنند، رایانه از کار خواهد افتاد. این قسمت از گفته‌ی او **Alt** که دستگاه‌ها اشکالی دارند و اگر کلید دروغ بود: همه‌ی رایانه‌ها طوری برنامه‌ریزی شده بودند که فارغ از اینکه دانشجویان کدام کلیدها را را زده است **Alt** می‌زدند، از کار می‌افتادند. سپس آزمایشگر دانشجو را متهم می‌کرد که کلید

در ابتدا، هیچ‌کس اعتراف نکرد. اما کاسین بر مبنای آنچه خود او و محققان دیگر از روش‌های واقعی بازجویی پلیس یاد گرفته بودند متغیرهای بیشتری را اضافه کرد. برای مثال، گاهی پلیس به دروغ به متهم می‌گفت که شهادتی دارد که ارتکاب جرم را دیده‌اند، و با این کار متهم را در مورد برداشت خود از وقایع

به تردید می‌انداخت. (تحت قوانین آمریکا، پلیس اجازه دارد که دروغ بگوید). در پرونده‌ای مهم، مارتی تانکلف، نوجوانی از لانگ‌آیلند، در سال ۱۹۸۸ وقتی برای خوردن صبحانه به آشپزخانه آمد، والدینش را که با چاقو کشته شده بودند کف آشپزخانه دید. مادرش در حال مرگ بود و پدرش به کما رفته بود. کارآگاهان فکر می‌کردند که تانکلف به اندازه‌ی کافی غمزده نیست، به همین دلیل او به مظنون اصلی تبدیل شد. بعد از ساعت‌ها بازجویی بی‌حاصل، کارآگاهی به او گفت که به پدر تانکلف در بیمارستان زنگ زده و مرد آسیب‌دیده گفته که تانکلف مرتکب این جرم شده است. (در واقع، پدرش هرگز به هوش نیامد و درگذشت). تانکلف که شوک روانی توان تعقل را از او گرفته بود، اعتراف کرد. او نوزده سال در زندان ماند تا آنکه جمع‌آوری شواهد فزاینده باعث آزادی‌اش شد.

اعترافات‌ی که به نظر واقعی می‌آیند، ممکن است واقعاً نادرست باشند، حتی اگر خبرچین‌ها و پزشکی قانونی آنها را تأیید کنند.

کاسین هرگز نمی‌توانست چنین شکلی از شوک روانی را در آزمایشگاه بازسازی کند اما می‌توانست نسخه‌ای از آزمایش از کار افتادن رایانه را انجام دهد که در آن هم‌دست آزمایشگر می‌گفت شاهد آن بوده که دانشجو کلید اشتباه را فشار داده است. دانشجویانی که در این شرایط قرار گرفتند نسبت به دانشجویان دیگری که شاهد به کار اشتباه آنها گواهی نداده بود، دو برابر بیشتر اعتراف کردند.

برخی دانشجویان نهایتاً به این باور رسیده بودند که واقعاً باعث از کار افتادن رایانه شده‌اند، و توضیحاتی از خود می‌ساختند. مثلاً: «من کلید اشتباه را با گوشه‌ی دستم زدم.» آنها چنان عمیق گناه خود را پذیرفته بودند که حتی وقتی کاسین به آنها واقعیت را می‌گفت، قبول نمی‌کردند.

کارآگاه دیگری به کاسین گفت که در واقع در طول بازجویی درباره‌ی شواهد موجود دروغ نمی‌گوید اما می‌گوید که منتظر شواهد تازه‌ای است که بالقوه می‌تواند اتهام را ثابت کند. برای مثال، بازجو ممکن است به متهم بگوید که منتظر نتایج آزمایش ژنتیکی از صحنه‌ی ارتکاب جرم است. ممکن است فکر کنید چنین کاری سبب می‌شود که شخص بی‌گناه جرم را شدیدتر انکار کند زیرا انتظار دارد که شواهد او را تبرئه کنند. اما کاسین با افراد تبرئه‌شده‌ای مصاحبه کرد که می‌گفتند انتظار شواهد جدید، تأثیر عجیبی بر آنها داشت. برخی فقط برای رهایی از شرایط پرفشار اعتراف کرده بودند، با این تصور که شواهد بعداً آنها را تبرئه خواهد کرد. کاسین می‌گوید: «آنها فکر می‌کنند که بی‌گناهی‌شان در هر حال آنها را آزاد خواهد کرد.»

کاسین و یکی از همکارانش این قبیل «فریب‌ها»ی پلیس را در شکل دیگری از آزمایش از کار افتادن رایانه امتحان کردند. این بار علاوه بر اتهام زدن به دانشجویان، آزمایشگر می‌گفت که سابقه‌ی همه‌ی ذخیره شده و به زودی بررسی خواهد شد. (م. server) کلیدهایی که او فشار داده روی رایانه‌ی کارگزار نرخ اعتراف نادرست شدیداً افزایش یافت. پرسش‌نامه‌های بعد از آزمایش نشان داد که بسیاری از

دانشجویانی که فریب خورده بودند، مانند مردی که کاسین با او مصاحبه کرده بود، اعتراف کرده بودند تا از اتاق بیرون بروند و فرض‌شان بر این بود که بی‌گناهی‌شان بعداً مشخص خواهد شد. به گفته‌ی کاسین، به این معنا، اعتقاد به بی‌گناهی خود و ایمان به کارکرد درست نظام قضائی ممکن است برای شخص بی‌گناه عامل خطر باشد.

تشخیص دروغ‌گویی

دانشمندان علوم اجتماعی در سراسر جهان شکل‌هایی از آزمایش از کار افتادن رایانه را تکرار کرده‌اند و به نتایج مشابهی رسیده‌اند. اما منتقدان یافته‌های کاسین را زیر سؤال برده‌اند زیرا «جرم‌ها»ی کسانی که او مورد آزمایش قرار داده، اشتباهات کوچکی ناشی از کم‌دقتی بود که ناخواسته انجام شده بود و به همین دلیل اعتراف به آنها نتایج جدی در پی نداشت. جوزف باکلی، رئیس شرکت جان ای. رید و همکاران. در شیکاگو (شرکتی که حقوق معنوی روش رید را در اوایل دهه ۱۹۶۰ در اختیار گرفت)، معتقد است که پژوهش‌های کاسین به اندازه‌ی کافی معتبر نبود زیرا بازجویی‌ها را بازجویان حرفه‌ای انجام نداده بودند. به گفته‌ی باکلی، اعترافات نادرست تنها زمانی اتفاق می‌افتد که بازجویان به درستی از روال صحیح پیروی نکرده‌اند. در گزارشی که در ماه ژانویه منتشر شد باکلی گفت که هدف از روش رید وادار کردن متهم به اعتراف نیست بلکه این روش می‌خواهد «شرایطی را ایجاد کند که بیان واقعیت برای متهم آسان‌تر باشد.»

(Melissa) آثار بعضی پژوهشگران دیگر به برخی از انتقادات مزبور پاسخ داده است. ملیسا روسانو روان‌شناس اجتماعی در دانشگاه راجر ویلیامز در بریستول، رود آیلند، آزمایشی طراحی کرد که در آن داوطلبان مجموعه‌ای از معماهای منطقی را به طور گروهی یا تنها حل می‌کردند. پژوهشگران تصریح کرده بودند که در هیچ شرایطی کسی نباید به دانشجویانی که به تنهایی کار می‌کنند کمک کند. اما پیش از آزمایش از بعضی دانشجویان خواسته شده بود که خود را ناراحت نشان دهند. این موضوع همکلاسی‌هایشان را تشویق می‌کرد که برخلاف مقررات به آنها کمک کنند.

در این آزمایش‌ها، همکاران آزمایشگر این «جرم» را غیرعامدانه مرتکب نمی‌شدند و اعتراف برای آنها نتایج منفی در برداشت زیرا تقلب خلاف قانون اخلاقی دانشگاه بود. اما همانند یافته‌های کاسین، پرسش‌های اتهام‌زننده معمولاً به اعترافات نادرست می‌انجامید. روسانو عنصر دیگری از بازجویی‌های معمول را نیز به آزمایش گذاشت: شگرد «سبک نشان دادن بار اخلاقی» که موانع اخلاقی را از سر راه اعتراف برمی‌دارد. او و همکارانش حرف‌هایی مانند این می‌زدند: «احتمالاً نمی‌دانستی که این موضوع چقدر مهم است.»

استفاده از این شگرد نرخ اعترافات نادرست را ۳۵ درصد افزایش داد.

کار آگاه سابق آیسلندی که بعداً (Gísli Guðjónsson) پژوهشگران دیگری، از جمله گیسلی گودجانسون به روانشناس سرشناسی در کینگز کالج لندن تبدیل شد، نشان داده‌اند که چطور افراد، به‌ویژه تحت فشار، ممکن است بر خلاف واقعیت اعتراف کنند. گودجانسون دریافت که عناصری مانند مشکلات ذهنی، جوان

بودن و اعتیاد به مواد مخدر سبب می‌شود که افراد زودتر به حافظه‌ی خود شک و تحت فشار اعتراف کنند. بر اساس گزارش ریچارد لئو، استاد حقوق در دانشگاه سانفرانسیسکو در کالیفرنیا، کمتر از ۲۰ درصد از متهمان در آمریکا از حق سکوت در فقدان وکیل استفاده می‌کنند. شاید دلیل این موضوع آن است که روان‌شناس (Richard Ofshe) می‌خواهند نشان دهند که حاضر به همکاری هستند. و ریچارد اوفشه اجتماعی که در آن زمان در دانشگاه کالیفرنیا در برکلی کار می‌کرد، اعترافات «تشویق‌شده» ای را توصیف کرد که در آن متهم بعد از ساعت‌ها بازجویی دچار گسست روانی می‌شود و گناهکاری خود را باور می‌کند. این مشکل به‌ویژه در میان نوجوانانی مثل برتون وجود دارد که هم تأثیرپذیرند و هم در مقابل اشخاص صاحب مرجعیت شکننده‌اند.

در بخش اعظم روش رید بازجو متهم را برای یافتن شواهد کلامی و غیرکلامی دروغ‌گویی زیر نظر می‌گیرد، کاری که بسیاری از بازجویان پلیس فکر می‌کنند در آن ماهرند. کاسین بیش از یک دهه پیش این اعتماد به نفس پلیس‌ها را به آزمایش گذاشت. او بهترین دروغ‌گوهای را که یافت استخدام کرد (گروهی از زندانیان از یک زندان جرائم سنگین در ماساچوست). با پرداخت مبلغی اندک، از نیمی از آنها خواست که در فیلم جرم‌های واقعی خود را بیان کنند و از نیمه‌ی دیگر خواست که در مورد جرم خود دروغ بگویند، و به جرم شخص دیگری اعتراف کنند. این ویدیوها را به دانشجویان دانشگاه و پلیس نشان داد. هیچ یک از این دو گروه در تشخیص واقعیت مزیتی نسبت به دیگران از خود نشان ندادند (یک شخص عادی معمولاً نیمی از موارد را درست می‌گوید) اما تشخیص دانشجویان از مأموران پلیس بهتر بود. با این حال، مأموران پلیس نسبت به نتیجه‌گیری‌های خود مطمئن‌تر بودند. به گفته‌ی کاسین، «این ترکیب بدی است، آموزشی که به آنها داده می‌شود، باعث می‌شود که هم دقت کمتری داشته باشند و هم به تشخیص خود بیشتر اطمینان کنند.»

قدرت یک اعتراف

کاسین می‌گوید: «چیزی که میان افراد از هر سنجی مشترک است، این است که همه ممکن است بر خلاف واقعیت اعتراف کنند. کسانی که اعتراف نادرست می‌کنند از یک نوع نیستند. چنین چیزی ممکن است برای هر کسی اتفاق بیفتد.» کاسین به بسیاری از این افراد کمک کرده است. وکلای مدافع و سازمان‌های حقوق بشر در اطراف جهان معمولاً از او دعوت می‌کنند که اعترافات را تحلیل کند یا درباره‌ی ماهیت بازجویی‌های انجام شده شهادت دهد.

یکی از این افراد بری لافمن

بود، مردی که توانایی ذهنی یک کودک ده ساله را دارد و در سال ۱۹۸۷ بعد از (Barry Laughman) آنکه پلیس به دروغ به او گفت که اثر انگشت‌اش را در یک صحنه‌ی جرم پیدا کرده‌اند، به تجاوز و قتل

همسایه‌ی پیر خود اعتراف کرد. بعد از اعتراف، پلیس همه‌ی شواهد دیگر را نادیده گرفت. همسایگان در تأیید بی‌گناهی لافمن شواهد موجهی ارائه دادند اما پلیس به آنها گفت که احتمالاً اشتباه می‌کنند. خون او از بود. بنابراین، متخصصان A بود، اما تنها خونی که در صحنه‌ی جنایت وجود داشت از گروه B گروه پزشکی قانونی نظریه‌ی جدیدی ارائه دادند: آنها گفتند که در اثر تنزل باکتریایی ممکن است گروه خونی از تغییر کرده باشد. لافمن ۱۶ سال در زندان ماند و عاقبت شواهد ژنتیکی او را تبرئه کرد. (کاسین A به B بعداً در پرونده‌ای که در آن لافمن از دولت شکایت کرد، شهادت داد.)

از نظر کاسین، پرونده‌ی لافمن نشان داد که وجود یک اعتراف فقط شواهد دیگر را کنار نمی‌زند بلکه ممکن است ماهیت آنها را کاملاً تغییر دهد. بعد از یک اعتراف، دلایل موجه بی‌گناهی کنار گذاشته می‌شوند، شاهدان داستان خود را تغییر می‌دهند، پلیس شواهد رفع اتهام را کنار می‌گذارد و دانشمندان پزشکی قانونی یافته‌های خود را از نو تفسیر می‌کنند. برای نمونه در پرونده‌ی هووی برتون پلیس یکی از همسایگان را که سابقه‌ی خشونت داشت در حال رانندگی ماشین مادر او که به سرقت رفته بود بازداشت کرد اما او را به عنوان مظنون در نظر نگرفتند زیرا برتون اعتراف کرده بود.

شدت این تأثیرگذاری در سال ۲۰۱۲ مشخص شد. کاسین و همکارانش تحلیلی از ۵۹ پرونده‌ی حاوی اعتراف نادرست منتشر کردند که بخشی از «پروژه‌ی بی‌گناهی» بود. ۴۹ مورد از این پرونده‌ها شامل اشتباهات دیگری نیز بود، مانند اشتباه شاهدان و اشتباه پزشکی قانونی. این میزان از اشتباهات نسبت به پرونده‌هایی که در آنها اعترافی وجود نداشت بسیار بالا بود. به عبارت دیگر وقتی پلیس به اعتراف دست می‌یافت، همه‌ی شواهد دیگر طوری تنظیم می‌شدند که اعتراف را تأیید کنند. از قضا، این موضوع نتیجه‌ی دیگری نیز دارد: به گفته‌ی کاسین، حتی در مواردی که معلوم شده اعترافات نادرست بوده‌اند، به تشخیص دادگاه‌های تجدیدنظر شواهد دیگر آنقدر محکم بوده که محکومیت را دوباره تأیید کرده‌اند. «دادگاه‌ها از این نکته کاملاً غافل بودند که شواهد دیگر تحت تأثیر اعتراف متهم، قلب ماهیت شده‌اند»

چگونه ممکن است چنین بی‌عدالتی‌هایی رخ دهد؟ کاسین و یکی از همکارانش در سال ۲۰۱۶ پژوهشی را منتشر کردند که در آن آزمایش‌هایی درباره‌ی یک هیئت منصفه‌ی ساختگی انجام داده بودند. وقتی اعضای هیئت منصفه باید بین اعتبار یک اعتراف و آزمایش ژنتیکی انتخاب کنند معمولاً به آزمایش ژنتیکی اولویت می‌دهند. اما وقتی دادستان نظریه‌ای ارائه می‌دهد که چرا آزمایش ژنتیکی با اعتراف ناسازگار است، هیئت‌های منصفه اغلب به اعتراف اولویت می‌دهند. به گفته‌ی کاسین، این موضوع به ما می‌فهماند که چقدر قدرت یک داستان بر قضاوت‌ها اثرگذار است.

رویکردهای تازه

وضعیت در حال تغییر است. تا سال ۲۰۱۰، شواهد قانع‌کننده‌ای به دست آمده بود که نشان می‌داد بازجویی ممکن است به نتایج اشتباه بینجامد. بنابراین، کاسین و چند نفر از همکاران او از ایالات متحده و بریتانیا،

گزارشی مفصل در نشریه‌ی انجمن روان‌شناسان آمریکا منتشر کردند و در مورد خطرات اعترافات اجباری هشدار دادند. آنها برای اصلاح رویه‌ی موجود پیشنهادهای ارائه کردند، از جمله ممنوعیت دروغ گفتن پلیس، محدود کردن زمان بازجویی، ضبط تمام بازجویی‌ها از ابتدا تا انتها و پرهیز از شگرد «سبک نشان دادن بار اخلاقی». آنها همچنین گفتند که رویه‌ی اعتراف‌گیری چنان از اساس آسیب‌زننده است که شاید لازم باشد درباره‌ی این روش «به کلی تجدیدنظر شود» و شیوه‌ای جدید به وجود آید.

یکی از الگوها در این زمینه بریتانیاست، که پلیس آن در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ بعد از چند رسوایی مرتبط با اعترافات نادرست شیوه‌ی بازجویی رید را کنار گذاشت. اکنون پلیس در آنجا از سیستمی استفاده می‌کند که برای تشخیص دروغ‌گویی بر علائم ظاهری استرس عاطفی متکی نیست بلکه از «میزان اطلاعات در حافظه» کمک می‌گیرد. با این روش دروغ‌گویی که سعی می‌کنند جزئیات داستان‌هایشان درست از آب در آید، در جایی اشتباه می‌کنند. پلیس انگلستان مصاحبه‌های سؤال‌باز برگزار می‌کند، مانند آنچه روزنامه‌نگاران انجام می‌دهند. آنها تشویق شده‌اند که به دنبال اعتراف‌گیری نباشند. بسیاری از کشورها مثل نیوزیلند و استرالیا، و بخش‌هایی از کانادا، این روش جدید را به کار گرفته‌اند. آنها تمام بازجویی را ضبط می‌کنند تا فرایند بازجویی شفاف باشد، شیوه‌ای که ۲۵ ایالت آمریکا نیز در پیش گرفته‌اند.

دو سال پیش، یکی از بزرگترین آموزش‌دهندگان بازجویی در آمریکا، شرکت ویکلندر-زولاوسکی و همکاران، آموزش بازجویی مبتنی بر اتهام‌زنی را متوقف کرد و شیوه‌های غیرمقابله‌ای کاسین و وکلای همکار او را پذیرفت. به گفته‌ی دیو تامپسون، معاون اجرایی شرکت، چیزی که بر کار آن تأثیر گذاشت فراوانی پژوهش‌ها و اشتیاق آن برای به حداقل رساندن اعترافات اجباری بود. او می‌گوید: «ما دریافتیم که نسبت به روش‌های ۲۰ یا ۳۰ سال پیش، امروزه راه‌های بهتری برای صحبت کردن با مردم وجود دارد.»

برگردان: پویا موحد

داگلاس استار از مدیران «برنامه‌ی روزنامه‌نگاری» در دانشگاه بوستون و نویسنده‌ی کتاب «قاتل چوپان‌های کوچک: یک داستان جنایی واقعی و زایش علم پزشکی قانونی» است. آن‌چه خواندید برگردان این نوشته با عنوان اصلی زیر است:

Douglas Starr, 'This psychologist explains why people confess to crimes they didn't commit', Science, 13 June 2019.

از سایت آسو